بسم الله الرحمن الرحیم — با کتاب آزمایش می‌کنیم

- با شعار از میزان توجه به معنی پیوندی که استعدادهای خلق تعیین می‌کنند، از مجموعه مطالعاتی «تجربه» فراز شده
- خوشبخت‌ترین خوبیها برای آن به وجود می‌آیند که در استعدادی قرار گیرند مناسب استعداد خود، که اثر برای تولید مجموعه مطالعاتی است
- اگر من این کار را در همه معنی آورده باشد، به معنی زیبایی باشد، به معنی زیبایی باشد، به معنی زیبایی استعداد و کار برد به دست
- این تعداد معنی، مجموعه آثاری هستند خلق زیبایی و کاشف معنی، هستند که استعدادی به دست شما دارایی، برای خوبت خلق آنها
- این کار این است: معنی، و پیوند خلق معنی، مثل ساخت سلسله کیبری، مثل ساخت کیبری، مثل ساخت کیبری، مثل ساخت معنی، پیوند

فهرست

- مقدمه
  - کاشف معنی
    - ۱۵۵ تعداد معنی؛ مطالعه آثار خلق
      - کاشف کدام آثار خلق، مطالعه آثار معنی خلق
      - مثل آثار، تعداد معنی، معنی و ۱۵۵ تعداد معنی
      - و پیوند خلق، مطالعه آثار معنی
      - و پیوند خلق، مطالعه آثار معنی
    - و پیوند خلق، مطالعه آثار معنی
      - آثار خلق، مطالعه آثار معنی
      - آثار خلق، مطالعه آثار معنی
    - آثار

کتاب المتاجر

- بسم الله الرحمن الرحیم
  - یا صاحب الزمان ادرکنی
- توضیحات
  - با تشکر از برادر عزیزم محسن بهرامی که نسخه نموداری قابل تغییر لمعه را در سایت طلبگی تا اجتهاد قرار دادند
  - توضیحات متن شهید اول و ثانی از جزوه ی استاد بزرگوار زاد حسینی استخراج شده که اثر برادر عزیزم محمد علی هراتی ست
  - اگر در این اثر از حیث محتوی ایراد وارد باشد به حقیر برمیگردد نه جزوه و بیان استاد بزرگوارم زاد حسینی
  - این نمودار و محتوی آن بی شک دارای نواقص و کاستی هایی ست که امیدوارم به دست شما برادران بزرگوار خودم تکمیل شود
  - ثواب این اثر را هدیه میکنم به روح مطهر مادر سادات صدیقه کبری سلام الله علیها به برکت 5 صلوات محمدی پسند
- مقدمه
- (فَالمُحَرَّمُ)
  - مقدمه
    - موارد شغل های مکروه
      - برخی شغل هایی است که احتمال افتادن در حرام افتادن است
        - مثلا : صرافی
      - برخی شغل هایی است که انسان با چیز هایی سر و کار میزند که پست است
        - مثلا کسی که باعث جهیدن نر بر ماده میشود
  - (فَکَالصَّرْفِ)
    - .در زمان قدیم سکه ها وزنش دقیق ضرب نمیشد، و سکه ها با همدیگر فرق داشتند و احتمال ربا در آن میرفته است
    - مثلا فردی از خراسان به قم می امد و سکه های خراسان با قم با هم فرق میکرد
    - او صرافی میگفته است 10 سکه طلا خراسان بده تا 9 سکه طلا قم به تو بدهم
      - .و این میشد رباء چون هم جنس بوده است
  - [وَ بَیْعِ الْأَکْفَانِ[کفن ها
    - دلیل
      - [لِأَنَّهُ یَتَمَنَّى کَثْرَةَ الْمَوْتِ وَ الْوَبَاءِ[مرض های واگیردار
  - ([وَ الرَّقِیقِ[برده فروشی)
    - دلیل
      - روایت
        - «صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ: «شَرُّ النَّاسِ مَنْ بَاعَ النَّاسَ
          - شر هم شامل حرمت و هم کراهت میشود
  - وَ اَمَّا الْمَکْرُوهُ
    - وَ اخْتِکَارِ الطَّعَامِ
      - تعریف
        - .وَ هُوَ حَبْسُهُ[ه: طعام] بِتَوَقُّعِ زِیَادَةِ السِّعْرِ
        - طعام: مثل خرما، کشمش و چیزهایی رایج در ان زمان
      - اگر مردم به این طعام نیاز داشته باشند حرام میشود
      - دلیل
        - «قَالَ النَّبِیُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ: «الْجَالِبُ[کسی که چیزهایی وارد میکند] مَرْزُوقٌ وَ الْمُحْتَکِرُ مَلْعُونٌ
    - [وَ الذَّبَاحَةِ[ذبح کننده کشتارگاه نه قصابی
      - دلیل
        - .لِإِفْضَائِهَا إِلَى [آدَى الیه] قَسْوَةِ الْقَلْبِ وَ سَلْبِ الرَّحْمَةِ
    - وَ النِّسَاجَةِ)
      - تعریف
        - (معنی الاخص: بافت با نخ های ریز(در مقابل حیاکت: بافت با نخ ها درشت
        - (معنی الاعم: بافتن با نخ های درشت و ریز (اینجا به این معنی است
    - وَ الْحِجَامَةِ
      - مَعَ شَرْطِ الْأُجْرَةِ لَا بِدُونِهَا
        - اگر اجرت را شرط کند مکروه
        - اگر شرط نکند کراهت ندارد
    - [وَ ضِرَابِ الْفَحْلِ[جهاندن نر بر ماده، باعث نزدیکی دو حیوان شدن
      - بِأَنْ یُؤْجِرَهُ[ه: فحل] لِذَلِکَ[ضراب] مَعَ ضَبْطِهِ[ه: فحل] بِالْمَرَّةِ
      - در معامله باید معین شود که یک بار این عمل انجام شود یا چند بار یا بگوید یک ماه این حیوان پیش تو باشد برای باروری
    - وَ کَسْبِ [مصدر به معنا اسم مفعول، مکسوب] الصِّبْیَانِ
      - اقوال
        - بنا بر نظر مشهور کسب (خرید و فروش یا یک طرفه یعنی فقط فروش یا فقط خرید) صبیان مطلقا حرام است
        - اما ظاهرا شهید اول قائل به این نظر نیست که جزء موارد حرام است
      - حکمت کراهت
        - این است که احتمال در حرمت افتادن است
        - بچه تا زمانی که به سن تکلیف نرسیده است هیچ یک از احکام وضعی برای او معنا ندارد
          - لذا کراهت برای ولی است نه برای خود بچه
    - .وَ) کَذَا یُکْرَهُ کَسْبُ (مَنْ لَا یَجْتَنِبُ الْمُحَرَّمَ) فِی کَسْبِهِ
      - تفاوت
        - کسب
          - هر نحوه بدست آوردن اعم از خریدن، هدیه گرفتن، پیدا کردن
        - تکسب
          - [..هرگونه دخل و تصرف در ان شی [هر نحوه استفاده. مثل خریدن، هدیه دادن و
      - از کسی خرید کنیم که میدانیم از حرام کسب میکند این خرید حرام ست
      - اما کراهت جای ست که فروشنده از حرام اجتناب نمی کند
- وَ الْمُبَاحُ
  - مَا خَلَا عَنْ وَجْهِ رُجْحَانٍ
  - .انواع اباحه
    - بالمعنی الاعم
      - حرام نیست اما اعم از واجب، مستحب و مکروه است. یعنی جایز است
    - بِالْمَعْنَى الْأَخَصِّ
      - اباحه ای که مقابل 4 حکم دیگر تکلیفی (واجب، حرام، مستحب، کراهت) است
      - یعنی دو طرف مسئله با هم مساوی است و انجام هر یک از طرفین از نظر شارع بر دیگری ترجیحی ندارد
- جمع بندی
  - ثُمَّ النِّجَارَةُ) وَ هِیَ نَفْسُ التَّکَسُّبِ)
    - [..هرگونه دخل و تصرف در ان شی [هر نحوه استفاده. مثل خریدن، هدیه دادن و
  - (تَنْقَسِمُ بِانْقِسَامِ الْأَحْکَامِ الْخَمْسَةِ)
    - فَالْوَاجِبُ
      - مَا تَوَقَّفَ تَحْصِیلُ مَؤُنَتِهِ
        - وَ مَؤُنَةُ عِیَالِهِ الْوَاجِبِی النَّفَقَةِ عَلَیْه
      - مُطْلَقَ النِّجَارَةِ الَّتِی یَتِمُّ بِهَا نِظَامُ النَّوْعِ الْإِنْسَانِیِّ
    - ُ الْمُسْتَحَبُّ
      - مَا یَحْصُلُ بِهِ الْمُسْتَحَبُّ وَ هُوَ التَّوْسِعَةُ عَلَى الْعِیَالِ وَ نَفْعُ الْمُؤْمِنِینَ
        - توسعه عیال حد و مرزی ندارد،و اگر کسی به این عنوان که باعث ارامش خانواده اش باشد، هیچ اشکالی ندارد
      - وَ مُطْلَقَ [هر نوع حاجتی که این بنده خدا به او نیاز داشته باشد]الْمَحَاوِیجِ[المحتاجون] غَیْرُ الْمُضْطَرِّینَ
    - وَ الْمُبَاحُ
      - مَا یَحْصُلُ بِهِ الزِّیَادَةُ فِی الْمَالِ مِنْ غَیْرِ الْجِهَاتِ الرَّاجِحَةِ وَ الْمَرْجُوحَةِ
        - راجحه : باعث توسعه عیال شود
        - مرجوحه: حرام و مکروه
    - وَ الْمَکْرُوهُ وَ الْحَرَامِ
      - .هرانچه که باعث شود ما را داخل در حرام کند، حرام است
      - .هرآنچه که باعث شود ما را داخل در مکروه کند، مکروه است
      - مثلا شاید زمانی خرید و فروش موبایل حرام شود! پس به تبع این شغل موبایل فروشی نیز حرام میشود
    - نکته
      - تقسیم قبلی اشیاء و اعیان معیار بود
        - اما اینجا غایت معیار است
          - مثلا ادمی که مستمند است را کمک کند تا وضعش بهتر شود
        - .یعنی بهبود وضع مستمند مد نظر و معیار ما در بحث احکام تکلیفی شده است

الفصل الثانی- فی عقد البیع و آدابه

- بسم الله الرحمن الرحیم
  - یا صاحب الزمان ادرکنی
- توضیحات
  - با تشکر از برادر عزیزم محسن پهرامی که نسخه نموداری قابل تغییر لمعه را در سایت طلبگی تا اجتهاد قرار دادند
  - توضیحات متن شهید اول و ثانی از جزوه ی استاد بزرگوار زاد حسینی استخراج شده که اثر برادر عزیزم محمد علی هرّاتی ست
  - اگر در این اثر از حیث محتوی ایراد وارد باشد به حقیر برمیگردد نه جزوه و بیان استاد بزرگوارم زاد حسینی
  - این نمودار و محتوی آن بی شک دارای نواقص و کاستی هایی ست که امیدوارم به دست شما برادران بزرگوار خودم تکمیل شود
  - ثواب این اثر را هدیه میکنم به روح مطهر مادر سادات صدیقه کبری سلام الله علیها به برکت 5 میلیون محمدی پسند
- عقد بیع
  - و هو الإیجاب و القبول
    - عبارتست از ایجاب و قبولی بر انتقال ملکیت از بایع به مشتری که در برابر عوض معلومی دلالت میکند
    - خارج میکند آن دسته از عقودی که
      - نقل وانتقال ملکیت در آنها نیست
        - ودیعه،مضاربه و کالت
      - از نقل انتقال ملکیت برخوردار ست اما بدون عوض مقابل
        - هبه و وصیت به مال
    - نکته
      - تعریف بیع شامل میشود
        - یعنی که
          - وکیل انجام میدهد
          - وصی انجام میدهد
          - شخصی به اکراه چیزی را بفروشد
            - مثل فروش اموال بدهکار جهت پرداخت بدهی
          - یعنی که انسان کنگ به وسیله اشاره انجام دهد
  - و هو الإیجاب و القبول
    - الدّالّین علی نقل الملک بعوض معلوم
      - اگر ایجاب و قبولی که بر انتقال ملکیت دلالت میکند پذیرفت شد
        - فلا تأثیر للمعاطاة
          - معاطات کفایت نمیکند اما
            - مشهور فقها
            - نعم یتاع المسرّف
              - البته تصرف مباح ست
            - و یجوز الرّجوع مع بقاء العین
    - خلاصه شرایط
      - صیغه
        - ماضی باشد
        - عربی باشد
        - تقدیم ایجاب بر قبول
      - ماهیت و هویت
      - و یشترط وقوعهما بلفظ الماضی
        - کیعت و اشتریت و شریت و ملّکت
        - و یکفی الإشارة مع العجز
    - شرایط صیغه
      - و لا یشترط تقدیم الإیجاب علی القبول و إن کان أحسن
        - چرا تقدیم ایجاب بر قبول احسن است؟
          - چون اگر قبول بر ایجاب مقدم شود، یقینا صحیح است اما حالا شک داریم که تقدیم قبول بر ایجاب هم همین طور است
          - و با اداه ای عام مثل اصالت صحت یا اطلاق «اوفوا بالعقود» (که در ادامه می آید) برای ما علّی آور است و یقین ایجاد نمیکنند
          - لذا فقها، حکم به احتیاط مستحب داریم
        - ادله عدم اشتراط تقدیم ایجاب بر قبول
          - اگر صیغه قبول بر صیغه ایجاب مقدم شود
            - نهایتا صحیح بودن آن شک میشود و به حکم اصالت الصحه این بیع صحیح است
          - ادله عامی عقود مانند «اوفوا بالعقود» دال بر این معنا هستند
          - ملاک در انتقال ملک، رضایت دو طرف معامله در این انتقال است
          - بایع و مشتری در ضمن بیع هر کدام ملک خود را انتقال میدهند
          - نکته
            - تفاوت دلیل سوم و چهارم
            - تفاوت دلیل سوم و چهارم با دلیل اول و دوم
        - ادله اشتراط تقدیم ایجاب بر قبول
          - اگر قبول بر ایجاب مقدم شود؟ در صحت عقد شک میشود
            - شک در صحت عقد یعنی شک در اینکه ایا اثر بیع (نقل و انتقال ملک بین دو طرف معامله) حاصل شده است؟
            - اصل بر عدم حصول اثر است. (اصل استصحاب رخ داده است زیرا تا قبل از این فرد مالک این چیز نبوده است و شک میکنیم الان بعد عقد مالک شده است یا خیر
            - لذا استصحاب (عدمی) رخ میدهد) پس اگر قبول بر ایجاب مقدم شود، بیع صورت نگرفته است
          - به صیغه ای که مشتری انشاء میکند «صیغه قبول» گویند
            - صیغه قبول باید قبل از صیغه ایجاب باشد چونکه قبول رضایت به مضمون ایجاب
            - این رضایت به تملیک فرع و مناخر از این است که انشاء تملیک رخ داده باشد
            - اشکال ما به استدلال دوم
              - در این استدلال دوم مغالطه شده است. زیرا اقتران بین مفهوم و مصداق «قبول» خلط کردند.
              - یعنی فرق است بین لفظ «قبلت» تا بقیه الفاظ قبول است. و این طور نیست که هر لفظی که دال بر قبول باشد
              - دلالت بر یک ایجابی قبل از آن کند. بلکه فقط در «قبلت» این طور است که لزوما قبل آن ایجابی رخ داده است
    - نکته
      - نکته ای در مورد ایجاب و قبول
        - (ایجاب: هر واژه ای که دلالت بر ایجاب و درخواست کند (نه لزوما لفظی از ریشه ایجاب
        - (قبول: هر واژه ای که دلالت بر قبول و پذیرش کند. (نه لزوما لفظی از واژه قبول مثل: قبلتُ
      - نکته: اگر در لفظ قبول از «قبلت» استفاده کرد همه فقها، متفق هستند و اختلافی نیست زیرا هیسته باید قبل ان ایجاب باشد
- مقدمه
  - انواع عقد
    - لازم
      - عقدی که بعد از عقد نمیتوان به راحتی ان را فسخ کرد
    - متزلزل
      - عقدی که موارد‌ی مثل خیار وجود دارد و تا وقتی خیار باشد ان عقد متزلزل است
    - معاطات
      - موجب اباحه تصرف میشود اما مالکیت آن مال نمیشود
    - (لما)ارزش افزوده
      - ارزش افزوده ای که از این شیء حاصل میشود. مثلا یک گوسفند خریدیم که بازدار بوده است و الان بچه زاییده است
  - معاطات چیست
    - تعریف
      - هر کدام از دو طرف، مالی را در مقابل مال دیگر میگیرد
      - به این داد و ستد رضایت دارند
      - بدون اینکه عقد مخصوص در میانشان رخ میدهد
    - اقوال
      - بیع است
        - یعنی که مفید لزوم است
          - ظاهر عبارت مفید و جمیع متاخرین
        - یعنی که مفید لزوم نیست
          - معروف بین قدما
      - بیع فاسد ست
      - بیع نیست
        - مفید اباحه مخصه هست
        - مفید ملکیت ولی متزلزل
          - تا موقعی که تصرف ناقل نکرده ست میتواند رجوع کند
    - نتیجه
      - معلوم شد که معاطات بیع نیست زیرا ایجاب و قبول در آن نیست
        - لذا معاطات موجب مالکیت نمیشود اما موجب اباحه تصرف میشود
    - اثر معاطات
      - اباحه
        - مخصه: یعنی هیچ ملکیتی در کار نیست
          - پس اباحه تصرف غیر مالکیت است اما در اباحه، اجازه تصرف و استفاده از ان شیء را داریم
        - غیر مخصه: مترتب بر ملکیت ست
          - بالا اینکه یکی از دو طرف یعنی ثمن یا مثمن تلف شود
            - که در این حالت معاطات لازم گشته و هیچ کدام از دو طرف حق مطالبه عوض را از دیگری ندارد
      - عقد متزلزل
        - با معاطات برای هر کدام از دو طرف ملکیت رخ میدهد، اما این ملکیت متزلزل و جایز است
          - غنی هر کدام از دو طرف هر زمان می توانند معامله را بهم بزنند
        - الا اینکه یکی از دو طرف یعنی ثمن یا مثمن تلف شود. که در این حالت معاطات لازم گشته
          - و هیچ کدام از دو طرف حق مطالبه عوض را از دیگری ندارد
      - نکته
        - در حالت عادی هر جا ملک باشد، اباحه تصرف نیز هست اما برعکس آن صحیح نیست
          - . به غیر از کسانی که محجور هستند. مثل مجنون و صغیر و
        - در ذات هر اباحه تصرفی رضایتی هست
      - اشکال
        - رجوع کردن و بازگرداندن در عقد معنا دارد
          - پس معلوم میشود که مقصود از بیاع در عبارت شهید اول اباحه بعد از وقوع عقد است
            - (یعنی اباحه ای که لازم ملکیت است نه اباحه ای که فقط دال بر اذن تصرف است (اباحه محض
        - خلاصه اشکال
          - اشکال در واقع این است که در اباحه چیزی اثبات نشده است. پس رجوع و برگشت معنا دارد
      - جواب
        - بیاع؟ ظهور در اباحه دارد و «رجوع» نیز اعم از عقد و اباحه است و جمع این دو (مطلق و مقید) آن شد که بیع معاطات اباحه است»
  - تبیین موضوعی
    - چند قسم دارد
      - هر دو طرف باشند
      - یک طرف نباشد
      - هیچ کدام از دو طرف نباشند
    - تفاوت و فایده انتخاب این دو نظر(این که اباحه باشد یا عقد متزلزل باشد)؟؟
      - توضیح در ضمن یک مثال
        - مشتری در قبال 500 هزار تومن، گوسفندی را به نحو معاطات (بدون گفتن صیغ بعت و اشتریت) خرید
        - (آن گوسفند بعد از مدتی دارای بچه شود (حصول نما
      - جواب
        - (در این حالت بنابر نظر دوم(معاطات = عقد متزلزل
          - آن نماء، برای مشتری است. چونکه، معاطات عقد است
          - پس گوسفند مادر به ملک مشتری انتقال یافته. پس نما ان در ملک بوده
            - لذا مشتری مالک نماء هم هست
        - تا بر نظر اول (معاطات = اباحه) دو احتمال میرود
          - اول: نماء برای مشتری است
            - بنابر قرض معاطات نسبت به گوسفند مادر لازم شده است (قد و ـ) و طرف مقابل اجازه رجوع به آنرا ندارد
            - پس به همین نسبت گوسفند بچه از باب تبعیت از مادر برای مشتری است
          - دوم: نماء برای مشتری نیست
            - معاطات برای گوسفند مادر لازم شده است، اما قرض مساله در جایی است که گوسفند بچه قبل از لزوم معاطات متولد شده است
            - یعنی در زمانی که گوسفند مادر ملک مشتری نبوده است
  - نکته
    - انواع نما
      - متصل: زیاد شدن وزن، زیاد شدن پشم، شیر دادن
      - منفصل: بچه دار شدن
    - ذهاب العین چند صورت دارد
      - هم مثمن و هم ثمن از بین برود
      - همه مثمن یا ثمن از بین برود
      - بخش و مقداری از ثمن یا مثمن از بین برود
      - ثمن یا مثمن را از ملک خود انتقال دهند
      - (در ثمن یا مثمن تغییری ایجاد کنند (تبدیل گندم به آرد
      - اگر یکی از دو طرف عین را از بین ببرد، معاطات لازم میشود و طرفین نمیتواند عین (ثمن/مثمن) خود را پس بگیرد
  - تبیین حکمی
    - تفاوت آن با بیع و چرا بیع نیست؟
      - معاطات وقتی ذهاب عین رخ دهد، لازم میشود، اما بعد اینکه معاطات لازم شد به چی تبدیل میشود؟
      - اقوال
        - قول اول: بیع است
          - استدلال
            - فقها نام تمام معاوضات را معلوم ننمودند و در بین آنها معاوضه ای به نام معاطات نداریم
            - پس معلوم میشود معاطات معاوضه ای جداگانه نیست و داخل در بیع است
            - زیرا اساس معاملات بیع است و هرجا مورد مشکوکی داشتیم و دلیل خاص نداشتیم، داخل در بیع میشود لذا معاطات نیز داخل در بیع میشود
          - پس طبق این نظر بیع بر دو نوع است
            - بیع قولی: صیغه خاص دارد
            - (بیع فعلی: صیغه خاص ندارد. (معاطاتی که بعدا عین ان تلف شود لذا
        - قول دوم: بیع نیست
          - نکته
            - هر موقع حکمی از احکام معامله را نمیدانستیم در ذیل کدام یک از معاملات قرار میگیرد
            - (و دلیلی خاصی نداشتیم، به بیع برمیگردد و احکام بیع بر آن بار میشود. (فشیء قاعده «کل شیء یرجع الی اصله
          - جواب به اشکال قائلین قول دوم
            - این دسته از فقها از طریق اَنّی (معلول به علت) به این نتیجه رسیدند یعنی خود شارع مستقیما نگفته است اگر در معاطات ذهاب عین رخ داد، بیع است
          - فقها اتفاق دارند که معاطات در ابتدا واقع شدنش با اتفاقی که دال بر رضایت دو طرف کند رخ میدهد اما بیع نیست
            - چونکه بیع بودن نیاز به صیغه خاص دارد
          - (استدلال/اشکال به قول اول
            - بعد چگونه با تلف شدن عین مال بیع شود؟ (ما دلیلی بر این حرف (شما پیدا نکردیم
            - در واقع گروه دوم، فقط استدلال گروه اول را زیر سوال میبرند
              - و میگویند: قدر مسلم معاطات بیع نیست اما در مورد اینکه معاطات چی هست صحبتی نمیکنند
          - اگر نظر دوم را قبول کنیم همه بیع ها در لمعه باید منظور بیع ها قولی باشد حال اینکه این طور نیست
  - در کل در الحاق احکام معاطات در اینجا 3 نظر داریم
    - قول اول: معاطات نیست
      - دلیل: چون داد و ستد در معاطات باید هم زمان صورت گیرد
    - (قول دوم: معاطات است (اَعَمّ
      - دلیل: چون تراضی رخ داده است و هر دو طرف به این معامله راضی هستند
      - علت دقیق نر بودن: چون قبلا گفتیم معاطات میتواند بدون حضور طرفین با یک طرف و با رضایت آنها نیز صورت بگیرد
    - قول سوم(نظر شهید در دروس) در شرایطی معاطات است
      - توضیح: در حالتی که اول کالا را بدهیم و بعد ثمن را بگیریم معاطات است اما در حالتی که اول ثمن را بگیریم و بعد کالا را بدهیم، معاطات نیست
- شروط در بیع
- انکار عقد
- و هنا مسائل
- حقائق
- القول فی الآداب

بسم الله الرحمن الرحیم — یا صاحب الزمان الغوثی

با تشکر از مراجع مبرور معظم که سخنه نورانی ظل الله، نعمت کبری را در سایه تلاش و اجتهاد قرار داده

توضیحات من شیعه ابوالی و تقی از جنود و اسناد بزرگوار، راه حسینی استخراج شده که اثر مراجع مبرور معظم، هدف من مسئله نیست

اگر در این اثر از صد معصومی ابراء داشته به حضور بیگرد نه به وجود و بیان استاد بن گواه برگ حسینی

این نمونار و محتوی آن بی شک دارای واقعی و کاستی هائی است که امیدوارم به دست شما برادران بزرگوار خود تکمیل شود

تولیت این اثر را هدیه میکنم به روح مطهر مادر سادات صدیقه کبری سلام الله علیها به برکت آسمانات معصومی بسته

عقد بیع

معاملات

شروط صحت

- تعریف: یعنی اگر باشد صحیح است و اگر نباشد باطل است
  - یعنی مستوجب تصرف اشخاص را نداشته باشد
- الشیئ
  - اجوز (معاملهٔ حسی)
  - اعمّ (معاملهٔ معنوی)
  - رشید باشد
- جزء شروط الزوم
  - یا آن ترضی الشارع بعد زوال الاکراه — بگوئیدن مبع شخص مکره، صحیح نخواهد بود، مگر آنکه پس از برطرف شدن اکراهت در آن مبع راضی شود
  - محل بحث
    - سوال: آیا معاملهٔ است که در آن طلب سوء الراکره که لفظ را اراده میکند، اما محتاج را اراده میکند، معامله صحیح است یا خیر؟
    - تعلق صحت مبع مکره به سر در صامت — شخص مکره دارای برداشت بوده، قصد محل لفظ را داشت، فقط مدلول لفظ را قصد نکرده است
  - تکلیف
    - اقصای ادلهٔ ما هذا طلب تصریحی نیست دارد و ولفظا بمالوقوف، فایرشد به باطرا است و در مقابل اکراه است نه اختیار
  - اقسام
    - اگر روی قصد نامی معامله، اجتماع دهدا کشرایط طلب نامی — لفظ قصد کند، لفظ نیست
    - لفظ صحت کند (معنایی که از بعد تمام، مستوجد که فرمایشی باشد) — لفظ مدلول بگذد، (معنی بخواهد آن در خارج واقع شود)
  - اشکال
    - بعضی مستوجد که اجتماع دهدا کشرایط طلب نامی — لفظ لفظ و معنی را باشد و معامله موثر و صحیح باشد؟
    - جوابی و مخالفت بین رضا، و اکراهاً بیع شرط نسبت اصل و عدم است زیرا شارع نو جیزی نگفته است
    - جواب — در واقع از اصل استحقاب استفاده کردیم و حالت لفظ اینی بود که شرط مطابقت نداشت
    - اما الان هم که شک کردیم در شرط مطابقت وجود دارد، با نص اصل بر این است شرط نیست
    - سوال — چرا شبهه اول اعتبار را در کنار شروط صحت کردید؟
    - جواب — این سوال مستلزم به تعریف از الزوم و صحت در ارائه اعتقاد شبهه اول دارد
- الاقصد
  - قصد لغو و باطل
    - لاتعلق
    - لو صادف
    - لو اتفاق
  - علت — زیرا است به لفظ اصلا قصدی در کار نیست و به عقاد شخص مکره
  - نکته — بنا بر نظر شبهه اول — جاری از ریشه معامله اگر باطل است اما مکره میتواند معامله آتی صحیح باشد
  - قول — بنا بر نظر شبهه ثانی — مکره و جاری مکاشتن فرقی نمیکند
- تعریف
  - اگر شرط لزوم باشد معامله لازم و صحیح هست — لازم در اظهرالی (مستلزم و موجم) باشی — هدفی که طرفین بعنوی جهت خوی بهره زدن تمارند، مثل اجاره، بیع و
  - اما اگر شرط لزوم نباشد معامله فقط لازم است اما باطل هم نیست — جوز متکلم است صحیح باشد
- مطالعه بحث
  - ۱ — بنا بر فرامرز از بنای مستدری مالک آن جاری باشد که به دیگری انتقال می دهد
  - ۲ — آیا بر طرفی مالک برباشد باید این ارتباط مالک داشته باشد(باشد) وقبول
  - تذکر — مثل اگر شخصی مالی را که مالکش نیست، و این ارتباط مالک هم نداشته باشد، و بفرماید ---- خرید و یا فروش فضولی می گویند — که اینار به آن جاری
- الشرط — بالغ و مستدری هر دو باید مالک صبیح و امین باشند
- یا اشتراط از طرف مالک اما نباشد باشد
  - اجازه مالک
    - اگشتند باشد — اجازه ای که بعدا از مالک صادر مستوجد گذشت از صحت عقد از بیع
    - باطل باشد — نه اینکه این اجازه باطل باشد یعنی از زمان صدور اجازه این عقد صحیح باشد
  - و هی اشتباط هر سطح العقد
    - اگشتند باشد — تا مفصل و متصل — هر چند زمان بین عقد و زمان اجازه در صبیح فاصل شده است
    - اگشتند باشد — تا مفصل — اگشتند (یعنی اشتراطش نمی شد و اجازه) — مشتری
    - اگشتند باشد — اجازه ایجاب — اجازه بعد از شدن — عقد مفصل — زیاد شدن بودن زیاد شدن بنیه
    - اگشتند باشد — تا مسمع و متن برای مالک اجازه معتبر آن خواهد بود — یعنی تا مسمع برای مالک آن و تا امین نیز برای مالک آن
    - اگشتند باشد — اما اشتراط الشرط این عقد و اجازه — قاصر
  - و لا یکفی — سکوت مالک در هنگام عقدی در مجلس عقد فضولی
    - اگشتند — سکوت اصوز از ساده، با معنی دلالت است اما باید صریحا بگوید
    - اگشتند — هنگام انعقاد عقد فضولی حضور نداشته باشد
  - و لا یکفی — اگشتند — اگشتند — اگشتند

بسم الله الرحمن الرحیم

یا صاحب الزمان ادرکنی

توضیحات

- با تشکر از برادر عزیزم محسن بهرامی که نسخه خودش قابل تغییر لمعه را در سایت طلبگی با اعتبار قرار دادند
- توضیحات متن شهید اول و ثانی از جزوه ی استاد بزرگوار زاده حسینی استخراج شده که از برادر عزیزم محمد علی هراتی ست
- اگر در این اثر از صحت محتوی ایراد وارد باشد به حقیر برسانید به جزوه و بیان اسناد در کوارد زاده حسینی
- این جزوات و محتوی آن بی شک دارای نواقص و کاستی هایی ست که غیرمعذوریه ست شما برادران بزرگوار خودم تکمیل شود
- تولد این اثر را هدیه میکنم به روح طاهر مادر سادات صدیقه کبری سلام الله علیها به وقت ۵ صلوات معصومی پسند

عقد بیع

ساختار

شروط در بیع

امتناع عقد

مزیه‌ها و نهی

الفصل الثانی - فی عقد البیع و آدابه

ظاهر

القول فی الآداب

و هذا مشتمل

الشرط الاول - فی الصیغة

- قابل امتلاک بودن مبیع است
  - یعنی مشتری بتواند شرعا مالک آن مبیع شود؛ و قبل از آن بایع مالکش بوده باشد
- نکات
  - مالک بودن شرط لزوم را دارد
  - علوات ملک و امتلاک در چیست؟
    - امتلاک داشتن شرط صیغ لازم دارد
  - مبیع باید از حیث شرع قابل امتلاک باشد
    - مشتری بتواند شرعا مالک مبیع شود
    - قبل از آن بایع مالکش بوده باشد
- ثقة مبیع (ع)
  - بیع جوازی که شرعا قابلیت امتلاک عاریه جایز نیست
    - لا ما لا ثبت فیه ثقة لانه اکلاص ار)
      - اما اینجا دنبال نفع عالمی مطلاقی دانسته باشد
      - اشیائی که نقابلیت قضی در آنها نیست
        - مانند مار / عقرب / موش / سوسک / موریچه
    - لا اضافت الاشاره
      - هر چه در استان جما مسئود
  - لا ان المرأة
    - مگر شیر زن
    - ساحات عمومی
      - هر آنچه استفاده از آنها برای همه جلو است. مثل کوه، دشت و دمن و
    - حیازت
      - در لغت: بدست آوردن
      - در اصطلاح فقه: تسلط یافتن بر روی چیزی
    - ثلثه
      - حیازت هر چیز به حسب خودش است. مثلا
        - حیازت گیاه به چیدن آن است
        - حیازت آب: به چاه آب
        - حیازت زمین: به احاطه، انتقال و واره کردن آن به حوض خود است
- لا اشتباحت فیئ الحیازة
  - قبل از حیازت این امور، تابع و مشتری هر دو نسبت به آن مساوی بوده و کسی مالک آنها نیست
  - دلیل برائتکه دراین واره مبیع صحیح نیست
    - بعدازحیازت: و قبل از ثبت تملک، هر دیگر آنها صحیح نیست
    - دلیل
      - برائتکه علاوه بر حیازت ثبت تملک هر شرط است با اما درساله اختلاف است
      - برخی مثل شهید اول، ثبت تملک را شرط نمی دانند بر خلاف شهید ثانی که شرط می دانند
      - اما اگر حیازت رخ دهد؛ ثبت تملک هم بشود؛ مبیع آن صحیح است بعوناک دیگر مالک شده است واعاره مبیع دارد
    - ملاحظه
      - زمین های فتح شده به زور و غلبه مسلمانان در مقابل زمین هایی که با صلح واگذار میشود
        - حاکم
        - بیع آنها صحیح نیست
      - دلیل
        - چونکه، این زمین ها برای همه مسلمین بوده بنابک شخص خاصی نیست تا بتواند آنرا بفروشد
      - ذکر: تنها دریک حالت اجازه فروش این زمین ها داده شده است
        - امام (علیه السلام) آن زمین را دراختیار مسلمانی قرارمیدهدآن مسلمان در آن زمین تصرف کند
        - مثلا در آن خانه یا دیوارسازد، یا درخت بکارد
      - مگر به نیع آلاری که مسلمانان به وانسطه تصرف در آنها ایجاد کرده اند
      - از قبیل ایجاد ساختمان یا کاشتن درخت در این زمین آن طبق نظریه صحیح فروختن آن صحیح ست
- لا ظاهر الشهرة
  - در یک حالت فروش این زمین ها آسانسا شده ست

الثانیة

- لا یلزم الصیغة مع مطابقة
  - قبل بایع المعاطاة لم یصح إلا أن تقصی اقامة بعوض
  - شرط مبیع آن ست که بایع قدرت داشته باشد بر این که آن را به مشتری تحویل دهد
    - صحیح نیست مگر این که مالک بیوع یا سایر ورثه آنها در مالکیت آنست بفروشد
  - شرط آن یکون مقدورا علی تسلیمه
    - زیرا در چنین حالتی شبیه قمری ست که برای بر آوردن نیاز های خواهانش فرستاده شده است
    - خلل
      - باشد میان بیعار باقی باشد که به هرگاه رفته باشد
      - که در حسب مالت بر سرگردند
- و لا یباع الاباق
  - لا اشکال إحد مدال) و الجحود (انکار شده و راکبان
    - اما عبد گمشده و هدری که مالکیت بایع را نسبت به آن انکار کرده لم یدون اینکه قرار کرده باشد
    - لو ذهب مع سرقات می شود یا اعطاء اعتلال تسلیمی)
    - فسخ البیع و یاخی بالثانی الشیخ
      - فروختن آنها صحیح ست اما لزوم بیع مستلزم به این دارد که بایع بتواند آن را تحویل مشتری دهد
      - لو لم یتوقف عبد بر تحویل
      - لو لم یتوقف عبد بر تحویل
    - لو عدّ فسخ المشتری ان شاء
      - اگر بایع نتواند عبد را تحویل مشتری دهد
      - مشتری
      - لو لم یتوقف عبد بر تحویل
- لا یصح بیع الوقف
  - لا قبوله وقف بلم صحیح نیست مطلقا
    - مگر در جوازدن وقف مطلقی و فرض شده باشد
    - ظهوری حراب شده باشد که دیگر غیر قابل استفاده باشد. برای محلی که وقف شده مطلقا
    - معرف کردن آن برای حتی به جوازن همراه در برای محالیح محل وقف مبیاز نباشد
    - به خاطر نزاع بین ساختمان وقف
    - بر وقف خاص چشمه
    - باقی ماندن مالی وقفی منجر به خراب شدن آن گردد
    - نظر مشهور
    - جوز ست یعنی فروختن مالی وقفی جایز ست
  - لا بیع
    - شرط سوم صیغ آن ست که ملک خاص بایع باشد
    - لو اذن المالک إلی غیره لعقد (اصلاح) بین آرایه (سرجیلی) اقتشهور الجواز

الثالثة

- یشترط أن یکون طلقا
  - شرط سوم صیغ آن ست که ملک خاص بایع باشد
  - لا بیع
    - لو اذن المالک إلی غیره لعقد (اصلاح) بین آرایه (سرجیلی) اقتشهور الجواز

الرابعة

- لو حلی العبد عبدا
  - اگر عبد عبدت عطائی بر کسی واژه کند
  - لو تعلق من یده
    - این عبادت مانع از فروختن او عبدشود
- و لو حلی العبد عبدا
  - اگر عبادت عبدی بر کسی واژه کند
  - فالظاهر أنه مولوف علی رأسی المعین علیه أولاً
    - بیع صحیح ست اما لزوم آن موقوف به رضایت مجنی علیهها ولی اوست است
    - زیرا اعتبارضمانی یا به ذمه گرفتن عبد یا گرفتن دیه به دست مجنی علیه یا ولی او است

الخامسة

- یشترط علی الثمن قدرا و جنسا و وصفا
  - شرط صحت بیع
    - قبل از واقع ساختن صیغ بیع ثمن معلوم باشد
    - از لحاظ
      - جنس
      - مقدار
      - وصف
- لا بیع الثمن
  - بیع در این جواز صحیح نمی باشد
    - بحالی (یعنی قدر) أحد المتعاقدین أو أجنبی
      - در صورتی که ثمن کردن ثمن به نظر یکی از متبایعین یا به نظر شخص ثالثی واگذار شود
      - لا بیع
        - مجهول القدر
        - مجهول الجنس
        - مجهول الوصف
      - لا تحلیل عقد
        - یعنی که صفت ثمن آن مجهول باشد
        - مطلقه در برای کرده مشاهده کند که آن وصف آن مشخص نباشد
      - لا تحلیل الجنس و إن عقد قدرا
        - یعنی که جنس ثمن آن مجهول باشد کرده مقدار ثمن معلوم باشد
      - لا مجهول
        - مطلقه در برای کرده مشاهده کند که آن وصف آن مشخص نباشد
    - ولی اگر در حین عقد ثمن آن مجهول باشد کرده مقدار ثمن معلوم باشد
      - هر وقت جهالت باشد غرر هم واقعات است
      - از مخاطه ضروری در شرع نهی شده است
    - علامه
      - حال اگر در حین عقد ثمن آن را مشاهده کند اما مقدارش برایش معلوم نباشد باز جهالت در مقدار ثمن باقی است
      - لان تضاؤ فلته إن لقد جلسته یوم الخلف
    - لانه لان الوصاص إن الشکر أو الوزون أو المذروع
      - هر گاه غرر و صحیح از غیرمعلومی باشند که با کیل یا وزن یا شماره سنجیده می شوند
      - در این صورت باید آنها را با واحد های سنجش متعارف و معمول در شهر سنجید
- لا تباع الحنطة وزنا مع
  - اگر بایع اجناسی را که به شمارش فروخته میشود به وزن بفروشد
  - لا تباع الموزون کیلا أو بالعکس
    - اگر جنس وزنی را بیعاله ایی بفروشند یا بعکس
    - و تحلیل
      - لا تطرد لیع موزون با کیل
      - اسماً لتطبیر لیع ماءل با وزن
      - لان فوزن أمرا لقلل
        - اصل بیعاله همان وزن گردن بوده است
        - لا تسب الفاقی (شمارش شده ها) إلیه إلی هذا الاشکال
        - لا تسب الفاقی (شمارش شده ها) إلیه إلی هذا الاشکال
    - لا تباع شیئ إستحقت بالشد بالشد (اقدا إستمراری)
      - در اجناسی شیوه ایی به دلیل زیاد بودن مقدار جنس و یا به جهت ضرورت و ناچاری شمارش دشوار و مشکل باشد
      - شهید اول
      - شهید ثانی
      - اشکال اضافة فهمه
- لا تباع الموزون کیلا و بالعکس
  - اگر جنس وزنی را بیعاله ایی بفروشند با بعکس
  - و تحلیل
    - لا تطرد لیع موزون با کیل
    - اسماً لتطبیر لیع ماءل با وزن
    - لان فوزن أمرا لقلل
      - اصل بیعاله همان وزن گردن بوده است
      - لا تسب الفاقی (شمارش شده ها) إلیه إلی هذا الاشکال
      - لا تسب الفاقی (شمارش شده ها) إلیه إلی هذا الاشکال

السابعة

- یجوز اشتراء جزء معلوم الاسهم
  - حال مشاع را با شرایط زیر میتوان فروخت
    - اگر معلوم باشد. گندم. گرم. نی و ... را از این کلا نی
    - ثلثه
      - اسماء فرای صاحب صیغ مثلی یا قیمی باشد یعنی هم در قیمی ها و مثلی ها میتوان مشاع خرید
      - خواه اجزای آن در قسمت مساوی باشد یعنی مثلی
        - مانند حیوانات و وبلی
      - یا اجزای آن در قسمت مختلف باشد یعنی قیمی
        - مانند حیواناتو و میوان
      - به شرط اینکه اصل جنس، به وسیله پیمانه وزن و ... معلوم باشد
    - لسئوت أجزاؤه أو اختلفت إذا کان الکل (مجموع) معلوما
      - صحیح ست فروش نصف کیه آن گندم مثلا که مقدار و وصف آن معلوم باشد
      - فروختن نصف گوسفندی که اوصاف آن از طریق مشاهده یا توصیف توسط بایع معلوم باشد
    - لا یصح إشتراء المقطوع (مسوی اجزاء
      - اگر بایع یک قطع از آن را به شما گندم بفروشد
      - و إن لم تطر الثمرة
        - بیع صحیح ست هرچند مقدار کیه را نداشته
    - و لا یصح إشتراء (مبیعه) بین شیئ مع
      - لان قلت تطر المشتری
        - پس از مع اگر آن کیه از مقدار یک قفیز گندم کم داشته باشد
        - مشتری مخیر ست
        - بین الأخذ بالمبیعة
        - و بین الفسخ
        - توسط خبار تبعض صفقه
- بیع مال مشاع چند حالت سیوان داشته باشد
  - ملاحظه
    - 1 عامی که جزء و کل هر دو معلوم
      - (یجوز) اشتراء جزء معلوم (الأقسمه و الکیل) إشتراء لسئوت أجزاؤه إ: مثلی ها
    - 2 عامی که جزء، ومعلوم اما کل معلوم باشد
      - (یجوز) اشتراء جزء معلوم (الأقسمه و الکیل) إشتراء لسئوت أجزاؤه إ: مثلی ها
    - 3 عامی که جزء، معلوم اما کل معلوم نباشد
      - و لا یاع قفیزا من صبرة مع و إن لم تطر قفیزا (عشرة)
- تفنی المتباعدة من الوصف
  - دمجن صبیع توسط مشتری میتواند جایگزین توصیف گردن بایع شود
  - اگر چه مبیع به هنگام خریداری حاضر نباشد
  - و لا شاب وقت الاشتراء
- الثانیة تفنی المتباعدة عن الوصف
  - لان ظهر المخاطة
    - درصورتی که چند از جنج و مشاهده توسط مشتری خلاف آن ظهر کردند
    - تخیر المغبون
    - هر کدام از بایع یا مشتری
    - خبار فسخ بیع دارد در صورتی که مخالفت بالهبر نباشد
  - اگر فاجع و مشتری در باره دهر صبیع از زمان ضمن تا فروشی اختلاف پیدا کنند
  - و لا اختلاف فی الثمن
    - در حالتی که مشتری تضمن صبیع را قاصدا کنند و بایع انکار
    - نظر شهید اول
    - قدم قول المشتری بیمینه

چیزی که ضامه با بوی آن جوزه ظر ست

- و لا اشتراء بناء علی الأشار جزا
  - اگر مشتری آن را بدون آزمایش یا توصیف بر مبنای اصل صحت بخرد
  - لو اشتراء بناء علی الأشار جزا
    - اگر مبیع معیوب در آمد
    - لو تبرع بیعا
      - در صورتی که در مبیع تصرف کرده باشد
      - لا تخیر المشتری بین الرد و الأرش
      - و تخیر الأرش
        - فقط حق گرفتن ارش را دارد
      - لو تصرف فیه
      - و إن کان أقصی
        - هر چند دلیلا باشد
- الثالثة یجوز بیع الشاة بشرط حلبها و رمها
  - اگر مبیع از چیزهایی باشد که آزمایش کردن آن موجب صایع شدن آن مشهود
  - مثل خربزه، گردو و تخم مرغ
  - خل
    - لا یطبخ و الجوز و البیض
    - خرید آن بدون آزمایش به طریق لوای جایز ست
    - لو لم یجز الجواز ما بشرط واختیار بالسمان
      - لان ظهر الدنب
        - اگر مدت از آب مرداند
        - جایاه شکسته آن قیمتی نداشته باشد مشتری ارش آن را از بایع میگیرد
        - رجع بالأرش
        - به عقلا نصرف در مبیع حق برگشت آن را دارد
        - لو لم تکن أرش قیمتی نداشته باشد مثلت تلفی فاسد
        - رجع بالأرش
        - مشتری تمام پول خود را از بایع پس می گیرد
      - اما عقد بیع از اصل و از زمان وقوع عقد محکوم به بطلان ست
      - زیرا مبیع از ضمان وقوع عقد ملکیت نداشته
      - در صورت خود که بیع باطل مشهود
      - عامه
        - چون مبیع فاسد بوده مبیع از اول باطل بوده و پس از اختیار از فساد باطل میشود
    - و هل یکون العقد مضمونا من أنبت أو بطرا مثله الشیئ؟
      - خل
        - محل اشکال ست
        - شهید ثانی
        - احتمال اول یعنی بطلان عقد از اصل
        - اشکالات فی مؤنة نقد من الوزن
          - ثمره: این دو احتمال در هزینه انتقال مبیع فاسد از مکانی که مبیع را در آنجا خریده به محل آزمایش آن محلوم میگردد

الثانیة عشرة

- یجوز بیع الدابة
  - جواز فروش مشکی که در نقله وجود دارد
  - السمک فی الأرض
    - هر چند الله جهت آزمایش گردن آن شکافته نشود
    - و إن لم یخلق
      - مگر اصل صحت فروخته شود
    - و الشبکة
      - شکافتن نقله به این صورت که دهی را به وسیله سوزن داخل آن کنند
      - و از طرف دیگر خارج کنند
      - إلی تمامن فیه ضبعة و یشیر
      - أسوء
        - موافق احتیاط ست
        - زیرا جهالت نسبت به مشکه از بین میرود
- لا یجوز بیع الشاة بشرط الحلب و الرمی
  - سنداً لا ظهر
    - ناهی اندرز و بر آنه خواه همراه با نی باشد یا غیر نی
    - الأقرب إلی
      - مع ضمیمة
      - لا ضرر
    - و لا الأشبه إلی الضرر
      - الزامی
      - شیر در پستان خواهد به ضمیمه چیز دیگری باشد
    - لقل
      - جایز نبودن بیع مجهول
      - یا ضمیمه کردن معلوم به مجهول آن معلوم در مجهول مشهود
      - پوست ها و پشم ها و مواد در حالی که بر روی بدن حیوانات ست هر چند به ضمیمه چیز دیگری باشد
      - همانطور که فروختن آنها به تنهایی جایز نیست
- الحادیة عشرة
  - لا تطلیه و لا صوفه و الشعر علی الأظهر
    - خل
      - بلند بودن پوست و مو و پشم مجهول ست
      - لا
        - استثنا در جوز که اقرب بیع صحیح ست
        - لا یشترط مرأة
          - وقت چیدن رسیده اما چیدنش بر بایع و مشتری شرط شود
        - لا یشترط مرأة
          - وقت چیدن شده
        - یکون الموزون مشتهرا
        - ان
        - لا یشترط مرأة
          - وقت چیدن رسیده اما چیدنش بر بایع و مشتری شرط شود
      - و لا تقدیر بالأسابیع و الأشهر
        - و چندهای وزن گردنی را اصول یا تخمین فروخت
        - و غیرهای وزن گردنی را اصول یا تخمین فروخت
      - لا تقدیر بالأسابیع و الأشهر
      - لا تقدیر بالأسابیع و الأشهر
      - لا تقدیر بالأسابیع و الأشهر

بسم الله الرحمن الرحیم
یا صاحب الزمان ادرکنی

توضیحات

- توضیحات متن شهید اول و ثانی از جزوه ی استاد بزرگوار زاد حسینی استخراج شده که اثر برادر عزیزم محمد علی هرانی ست
- اگر در این اثر از حیث محتوی ایراد وارد باشد به حقیر برمیگردد نه جزوه و بیان استاد بزرگوارم زاد حسینی
- این نمودار و محتوی آن بی شک دارای نواقص و کاستی هایی ست که امیدوارم به دست شما برادران بزرگوار خودم تکمیل شود
- ثواب این اثر را هدیه میکنم به روح مطهر مادر سادات صدیقه کبری سلام الله علیها به برکت 5 صلوات محمدی پسند

مقدمات مهم

- مراحل تشکیل میوه
  - ثمار ج ثمرة است. هرچیزی که آن را میکارند و برداشت میکنند. حتی گندم و خرما و بادمجان. لذا ثمار اعم از هر نوع میوه است
  - (یا به مرحله وجود نرسیده است. (یعنی هنوز شکوفه هم نزده است
  - یا به مرحله وجود رسیده است
    - (با صلاحیت آن پدیدار نشده (مثلا شکوفه داده
    - ((یا صلاحیت آن پدیدار شده (مثلا اول میوه دار شدن است[مرحله بدوّ صلاح
- در مجموع حکم معامله در میوه 3 حالت دارد
  - (زمان قبل از به وجود آمدن میوه (درخت هنوز خالی است اما نشانه ها و جوانه هایی زده است
  - (زمان بعد از به وجود آمدن میوه + و قبل از پدید آمدن صلاحیت آن(درخت است و شکوفه - -است اما هنوز قطعی نشده
  - (زمان بعد از به وجود آمدن + و بعد از پدید آمدن صلاحیت آن (درخت با شکوفه که شکوفه هم تبدیل به میوه دارد میشود

میوه جات

- محل بحث
  - معامله میوه ای که هنوز به مرحله وجود نرسیده است، چه حکمی دارد؟
    - دو حالت دارد
      - معامله فقط بر روی میوه همان سال منعقد شده باشد
        - .این حالت به اجماع فقهاء باطل است
        - .در این حکم فرقی نیست که
          - معامله بر روی خرما باشد یا میوه های دیگر
          - این میوه را به ضمیمه شیئ دیگر که موجود است بفروشد یا بدون ضمیمه
      - معامله بر روی میوه چند سال منعقد شده است
        - الاصح و مشهور: این معامله باطل است
        - .شیخ صدوق
          - این معامله صحیح است به سبب روایت یعقوب بن شعیب
- لَا یَجُوزُ [لا یصح] بَیْعُ الثَّمَرَةِ قَبْلَ ظُهُورِها
  - قبل ظهور دو معنا میتواند داشته باشد
    - درخت خالی خالی
    - .درختی که دارد نشانه هایی از میوه دادن در او ظاهر میشود اما ظهور به آن گفته نمیشود
- (وَ یَجُوزُ) بَیْعُهَا (بَعْدَ بَدْوِ صَلَاحِها)
  - إجتماعًا
    - اَلْمَسُوغُ[مجوز] لِلْبَیْعِ مُطْلَقًا[چه قائلین به حرمت یا کراهت
      - .یعنی نه مشکل حرمت داشته باشد و نه مشکل کراهت. یعنی علی هر دو مبنا. حواشی اینجا چیزهای دیگری گفتند که غلط است
    - لَوْ مِن غَیْرِ کَرَاهَةٍ
      - (یعنی طبق متن شهید اول دیگر مشکل کراهت نداشته باشد. [چون شهید اول بالا گفته بود بجوز البیع بعد بدو الصلاح لذا طبق نظر شهید اول اینجا کراهت نداشت
    - و[واو استیناف] بَدْوُ الصَّلَاحِ)
      - بدو صلاح چیست؟
        - بدو صلاح هر چیزی به حسب آن چیز است
          - (به شکلی میرسد که اسم آن میوه را میتوان بر روی آن گذاشت. (شاید بتوان گفت اولین مراحل میوه شدن
      - انواع بدو صلاح
        - تمر
          - اخیرارَ: اَلتَّمر
          - ([أَوْ اصفِرارَهُ [ع: التمر)
        - میوه های دیگر
          - [اَنْعِقادُ ثَمَرَةِ غَیْرِه[غیر خرما
            - [وَ إِنْ کَانَتْ فِی کِمامِ[شکوفه چوبی، غلاف)
        - إِنَّمَا یَخْتَلِفُ بَدْوُ الصَّلَاحِ وَ الظُّهُورِ[شکوفه] فِی النَّخْلِ
          - برخی گفتند در غیر خرما نیز میتوانند دو مرحله ظهور و بدو صلاح مجزا باشد
          - یعنی هم خرما و غیر خرما 3مرحله ای شدند
            - انعقاد ظهور و بدو صلاح
- جمع بندی
  - احکام فروش میوه ها در مراحل مختلف
    - طبق نظر شهید اول
      - مرحله قبل ظهور برای یک سال و بیشتر از یک سال¬ جایز نیست؛
        - (البته شهید در دروس فائل به این نشده است و میگوید: برای یک سال کراهت و برای بیشتر از یک سال کراهت ندارد)
      - (در مرحله بعد ظهور و قبل بدو صلاح ¬ بیع کراهت دارد اما با شرایطی کراهت از بین رفت (یا ضمیمه
      - مرحله بدو صلاح¬ جواز خرید و فروش

اَلْفَصْلُ الرَّابِعُ: فِی بَیْعِ الثِّمَارِ

- (وَیَجُوزُ بَیْعُ الْخَضِرِ بَعْدَ انْعِقَادِها)
  - طبق مبنایی که در غیر نخل مرحله انعقاد همان ظهور است اما طبق مبنایی که در نخل داشتیم میگوییم مرحله انعقاد غیر از ظهور است
- (اَلْقَطَةُ[چین] وَ لَقَطَاتٍ مَعْیَنَةً)
  - چین اول یا چین های معین
- کَمَا یَجُوزُ شِرَاءُ الثَّمَرَةِ[ثمرة الغضر] الظَّاهِرَةِ وَ مَا یَتَجَدَّدُ[آنچه بعدا حاصل میشود]فِی تِلْکَ السَّنَةِ وَ فِی غَیْرِها
  - چرا میشود ثمره ظاهره (ثمره ای که الان هست) + همراه با ثمره های آینده بفروشیم؟
  - چون دارد معلوم و معدوم را با هم ضمیمه میکند، اشکال ندارد
    - ه عبارت دیگر ان معدومی که حدّش را معین کردیم اشکال ندارد اما معدوم مطلق اشکال دارد
- (وَتَرجِعُ فِی اللُّقَطَةِ إِلَی العُرفِ[عرف سبزی کاران)
  - جایی که امر مشکوک است و نمیدانیم که مشتری میتواند بچیند یا نچیند یعنی زمان چیدن رسیده است؟
    - (فرقی نمیکند که این شک ناشی از اضطراب عرف یا ناشی از اختلاف عرف
  - توضیح
    - دلیل بر اینکه مشکوک از نظر عرف داخل در چین مبیع نمیشود
      - در اینجا شک میکنیم که ایا ان از ملک بائع خارج و داخل در چین و ملک مشتری شده است؟ استصحاب بقاء آن در ملک بائع می کنیم
- فَلَوْ امتَزَجَت الثَّانِیَةُ[چین دوم]] بِالْأُولَی)
  - :(محل بحث(امتزاج
    - اگر مشتری در زمان چیدن اول نچید و سبزی ها رشد کرد و باعث شد چین اول و چین دوم با هم قاطی شود
- ([تَخَیَّرَ الْمُشْتَرِی بَیْنَ الْفَسْخِ[به خاطر حق خیار عیب] وَ الشَّرِکَةِ[یعنی شراکت را با هم ادامه بدهند)
  - کوتاهی در چیدن 3 احتمال وجود دارد
    - یک بار مشتری تاخیر کرده است
    - .یک بار بائع باعث تاخیر شده و مثلا در باغ را بسته است
    - یک بار نفر سومی است که مثلا اقا مشتری را حبس کرده است
- وَ لَوِ اختَارَ الْإِمْضَاءَ[معامله را باطل نمیکنم] قِیلَ لِلْبَائِعِ الْفَسْخُ. لِعَیْبِ الشَّرِکَةِ نَظَرٌ.
- ([أَلْقَرْبَةُ ذَلِکَ[جواز فسخ برای بائع] إِذَا لَمْ یَکُنْ تَأَخُّرُ الْقَطْعِ بِسَبَبِهِ[ع: بائع
- (لَوْ کَانَ الْاِخْتِلَاطُ بِتَفْرِیطٍ[کوتاهی عمدی باشد] الْمُشْتَرِی مَعَ تَمْکِینِ الْبَائِعِ[مثلا در باغ را باز کرده است تا مشتری بیاید] وَ قَبْضِ الْمُشْتَرِی أَمْکَنَ عَدَمُ الْخِیَارِ لِلْمُشْتَرِی)
  - .شرط شود خود بائع باید بچیند
  - نکته
    - :چند نوع قرار داد برای چیدن داریم
      - .شرط شود خود مشتری باید بچیند
      - .شرط شود خود مشتری باید بچیند
      - معلوم نکنند که چه کسی بچیند
    - تا اینجا حد وسط برای خیار را روی مقصر و کسی که کوتاهی کرده است بردیم
    - اما از اینجا حد وسط را روی قبض می بریم
- (وَ لَوْ قِیلَ: بِأَنَّ الْاِخْتِلَاطَ إِنْ کَانَ قَبْلَ الْقَبْضِ[قبل تمکین، یعنی هنوز بائع اجازه به مشتری نداده باشد] تَخَیَّرَ الْمُشْتَرِی)
- .[وَ إِن کَانَ[اختلاط] بَعْدَهُ[ع: قبض]، فَلَا خِیَارَ لِأَحَدِهِمَا)[مطلق است چون قید ندارد یعنی چه مشتری کوتاهی بکند یا نکند)
- (کَانَ قَوِیًّا)
  - قاعده اولی: یعنی وقتی اول با هم قاطی میشود، خیار برای مشتری است
  - .قاعده ثانویه: خیار برای هر دو است
- نکته
  - :(جمع بندی استاد برای رفع این اشکال (تناقض در معنا قبض در متن ماتن و شارح
    - .تمکین: یعنی همه چی اماده است بیا بردار و برو. به عبارت دیگر یعنی مقتضی وجود دارد و کلید باغ را به مشتری میدهد ○
    - .قبض: قبض هرچیزی بحسبش است. قبض یعنی بائع تمکین کرده و مشتری هم آن ها را چیده است و برداشته. قبض یعنی مانع هم نیست و می آید، آن اقای مشتری آن شئ را بر میدارد ○
- ایا با این دو کار (بائع بخشی را ببخشد/ همه را ببخشد) حق خیار ساقط میشود؟ یعنی اگر کاری بکنیم شراکت از بین برود، حق خیار از بین میرود؟

سبزیجات

- فروختن محصولاتی که برگ آنها مورد نظر است
  - (وَ کَذَا یَجُوزُ بَیْعُ مَا یَخْرُطُ)
    - (کَالْجَزَرِ وَ الثُّومِ)
    - ([خَرطَةً[یا یک بار دست کشیدن] وَ خَرَطَاتٍ[یا چند بار دست کشیدن)
    - ([وَ مَا یَجُزُّ [درو کردن، یک نوع چیدن مثل گندم)
    - (کَالرُّطَبَةِ)
    - (وَ الْبَقْلِ)
    - ([جَزَّةً [یک درو] وَ جَزَّاتٍ[چند درو)
  - سبزیجات به 3 دسته تقسیم میشود
    - انهایی که با چیدن نفس خودشان بدست می ایند مانند: خیار، گوجه، بادمجان
    - مقصود از آنها برگ است مانند چای و حناء ●
    - انهایی که با بریدن(درو کردن) نفس خودشان بدست می ایند مانند یونجه، سبزی خوردن ●

فروش درخت و میوه

- حالت در کل در بیع میوه و درخت داریم
  - درخت را با میوه فروختم
  - .درخت فروختم بدون میوه
  - (حالتی که مطلق باشد یعنی معین نکردند. در این حالت مطلق درخت را فروختیم، این میوه ها برای چه کسی است (محل بحث
- نکته
  - اگر درخت خرما باشد + تلقیح صورت نگرفته باشد¬ میوه و درخت هر دو با هم به فروش میرود
    - .در غیر درخت خرما¬ فقط خود درخت به فروش میرسد
  - .ظاهرا این ثمراتی که بیان میکنند، ثمراتی است که مرتبط با درخت(اصول) است. زیرا اگر یونه (مثل چای) باشد، خود زمین را میفروشند
- فروش میوه
  - :حالت باید متصور شد
    - میوه این چند درخت معین را میفروشم ولی بقیه را نمیفروشم
    - .یک دوم مشاع از این میوه ها برای خودم است
    - .همه میوه ها باغ را فروختم اما یک تُن از این میوه ها برای خودم
  - .اگر قبل از چیدن ثمره+ آفت آسمانی نصیب آنها میشود
    - ((در صوت استثناء به شکل اول (چند درخت معین
      - آفت ها به آنها درخت های جدا شده وارد نشده باشد
      - ضرر فقط برای مشتری است (حالت برعکس هم دارد ممکن است این اسیب ها به آن درخت های معین بخورد در اینجا ضرری متوجه مشتری نیست
    - (در صوت استثناء شکل دوم و سوم آفت به بایع و مشتری وارد میشود
      - یعنی در اینجا حکم ارطال مانند حکم مشاع است / در هر دو نقصان بین بائع و مشتری تقسیم میشود. و خواهد آمد که در ارطال آنرا به مشاع باز می گردانند).

مسائل

الْفَصْلُ الرَّابِعُ: فِي بَيْعِ الثِّمَارِ

- بسم الله الرحمن الرحیم
  - یا صاحب الزمان ادرکنی
- توضیحات
  - توضیحات متن شهید اول و ثانی از جزوه ی اسناد بزرگوار زاد حسینی استخراج شده که اثر برادر عزیزم محمد علی هرائی ست
  - اگر در این اثر از حیث محتوی ایراد وارد باشد به حقیر برمیگردد نه جزوه و بیان اسناد بزرگوارم زاد حسینی
  - این نمودار و محتوی آن بی شک دارای نواقص و کاستی هایی ست که امیدوارم به دست شما برادران بزرگوار خودم تکمیل شود
  - ثواب این اثر را هدیه میکنم به روح مطهر مادر سادات صدیقه کبری سلام الله علیها به برکت 5 صلوات محمدی پسند
- مقدمات مهم
- میوه جات
- سبزیجات
- فروختن محصولاتی که برگ آنها مورد نظر است
- فروش درخت و میوه
- مسائلُ
  - میوه درخت
    - محل بحث
      - یک
        - معامله کشمش(انگور خشک) با انگور تازه(انگور روی درخت)اشکال دارد؟ یعنی میخواهیم بررسی کنیم ربا، پیش می آید(شبهه ربا)؟
      - دو
        - اگر هر دو تازه باشند مثلا انگور روی درخت با انگور روی درخت دیگر اینجا ربا، پیش می آید
    - توضیح
      - میوه ای که بر روی درخت باشد را نمیتوان به همان نوع از میوه فروخت
        - ...مثلا: انگور بر روی درخت در مقابل کشمش یا انگور بروی درخت در مقابل انگور خشک یا خرما نچیده شده در مقابل خرما خشک
    - دلیل
      - این حکم در مورد خرما این است که
        - در مساله اجماع وجود دارد
        - روایت خرما تر در مقابل خرما خشک
          - .در روایت آمده وقتی خرمای تر خشک شود وزن آن کمتر میشود و این مستلزم ربا است
      - این حکم در مورد سایر میوه ها این است که
        - در روایت به علت تصریح شده ست
        - تشکیل یک قیاس منصوص العلة
          - در مورد میوه تر در مقابل میوه خشک (از روایت در مورد خرما) استفاده میکنیم
          - .نکته: این قیاس تنقیح مناط نیست زیرا تنقیح مناط در جایی است که به علت حکم تصریح نشده است
            - قیاس منصوص العلة ست و علت در روایت تصریح شده ست
          - .همان طور که در ضمن خرما تر و خشک آمد
            - میوه تر بعد از خشک شدن وزن آن کاسته میشود
          - .گرچه در حین معامله وزن آن دو میوه ثمن و مثمن مساوی است +
            - .این مستلزم ربا است +
          - (این دلیل عام است / هم در فرض بیع میوه تر در مقابل میوه خشک و هم در فرض میوه تر در مقابل میوه تر می آید)
            - یعنی ادله عام ربا، که میگفتند در اجناس کیلی و وزنی ربا، وجود دارد، به آنها استناد کردیم
            - نکته: در لسان فقها، هم جنس بودن یعنی هم نوع بودن
    - وَ يُسَمّٰى فِي النَّخْلِ مُزَابَنَةً
      - تعریف
        - بیع خرمای نچیده به همان نوع از خرما چیده شده را مزابنه گویند
      - وجه تسمیه
        - یعنی این سودی که ناشی از غبن است را میخواهد بیاورد و روی دوش دیگری بیاندازد
        - یعنی هرکس میخواهد بیشتر گیرش بیاید و سر دیگری را کلاه بگذارد
      - .لذا مزابنهٔ هم یکی از موارد ربا، است
    - نکته
      - در مورد الحاق بیع میوه خشک غیر نخل به تازه وجهی ست
        - همان دلیل اول که قیاس منصوص علة می باشد
      - .شهید ثانی وجه الحاق را در مورد میوه تازه به میوه تازه نمی پذیرد
  - سبزیجات
    - وَ لَا يَبِعُ السُّنْبُلَ[خوشه درو نشده یعنی دانه بسته شده است و داخل در غلاف] بِحَباً مِنْهُ[ه: سنبل]، أَوْ مِنْ غَيْرِهِ[ه: سنبل] مِنْ جِنْسِهِ[ه: سنبل] وَ يُسَمّٰى مُحَاقَلَةً
    - محل بحث
      - .سنبله گندم را به مقداری از گندم از همان سنبله یا از غیر آن بفروشد
    - محاقله
      - .زمینی که در آن کاشت میشود را حقل میگویند
      - و به آن میوه هایی که چیده میشود و متعلق بیع واقع میشود، مجازا محاقله میگویند
    - .سه مرحله برای گندم به ترتیب ذیل داریم
      - .مرحله ای که فقط کاه است و هنوز روی کاه چیزی در نیامده است
        - بیع مجاز ست به این خاطر که غیر خوردنی ست
      - (مرحله سنبل (حبه در غلاف
      - (مرحله ای که حبه را جدا کنیم (حبه جدا شده
  - الأولى - لا يجوز بيع الثمرة بجنسها
    - موارد استثنای ربا
      - (إِلَّا الْعَرِيَّةَ[یکی از انواع درخت خرما)
        - محل بحث
          - (در جایی است که درختِ نخلِ یک نفر در ملک دیگری باشد.(از موارد استثناء ربا،
          - اینجا فرد مالک زمین میگوید بیا به جای رطب ها روی درخت من فلان مقدار خرمای خشک میدهم
        - شروط صحت عریه
          - باید خرما خشک در مقابل خرما تر باشد
          - باید از خرما درخت دیگر باشد
          - مقدارش از روی وزن و کیل باشد
          - اوصاف آن ذکر شده باشد
          - نقد باشد یا نه نسیه
        - تعریف
          - يَخْرُصُهَا تَمْراً مِنْ غَيْرِهَا
            - یعنی در مقابل مقدار تخمینی
              - (از آن خرمای خشک(شرط اول ثمن
              - خرمای دیگری باشد غیر از العریة
                - تا اتحاد ثمن و مثمن پیش نیاید
  - الثانية- يجوز بيع الزرع قائما
    - مقدمه
      - زرع
        - .ثمره هایی که از جنس کِشتی است . یعنی چیزهایی که هر سال کاشته و درو میشود
      - میتوان زرع و کشت را به سه صورت فروخت
        - بیع کشت درو نشده (بدون شرط) = قائما علی اصوله
        - بیع کشت درو شده + اما هنوز بر روی زمین مانده = حصیدا
        - کشتی که به نهایت رشد خود نرسیده (به حدود درو نرسیده) بشرط اینکه بعد از بیع مشتری آنرا بچیند(معمولا برای خوراک دام). = قصیلا
      - نکته
        - .تفاوت یک و سه
          - .در یک بیع زمانش رسیده اما درو نشده ولی حالت سه به زمان رشد خود نرسیده
    - يَجُوزُ بَيْعُ الزَّرْعِ
      - قَائِمًا
        - قائما را اعمّ از أحصد ام لا و قصد قصله ام لا گفته است. هرچه که قائم باشد فروشش جایز است
      - وَ حَصِيداً
        - هرچه درو نده اما هنوز روی زمین است و جمع نشده
      - وَ قَصِيلًا
        - به نهایت رشد خود نرسیده یعنی به سنبل و خوشه نرسیده، به شرط اینکه بعد از بیع مشترک آنرا بچیند
    - (فَلَوْ لَمْ يَقْصِلْهُ[چیده نشده باشد] الْمُشْتَرِي فَلِلْبَائِعِ قَصْلُهُ)
  - الثَّالِثَةُ: يَجُوزُ أَنْ يَتَقَبَّلَ أَحَدُ الشَّرِيكَيْنِ بِحِصَّةِ صَاحِبِهِ مِنَ الثَّمَرَةِ
    - (محل بحث(عقد قُبالة
      - .اگر دو نفر در درختی مثلا به نصف شریک باشند
      - .یکی از آنها میتواند به شریکش بگوید که بیا سهم مرا به تخمین از میوه های این درخت قبول کن و در مقابل آن، به مقدار تخمینی سهم من، فلان مقدار میوه به من بده
      - به عبارت دیگر
        - جایی است که هر دو فرد قبل از معامله با هم شریک هستند، و حالا یکی قصد دارد، سهمش را از دیگری جدا کند
      - اینجا شهید اول میگوید: قباله بیع نیست. حتی دروس بیان کرده که یک نوع مصالحه است
        - .لذا شبهه ربا برطرف میشود
  - الرابعة: يجوز الأكل مما يمر به من تمر النخل و الفواكه و الزرع

الفصل السادس: فی السّلف

- بسم الله الرحمن الرحیم
  - یا صاحب الزمان ادرکنی
- توضیحات
  - با تشکر از برادر عزیزم محسن بهرامی که نسخه نموداری قابل تغییر لمعه را در سایت طلبگی تا اجتهاد قرار دادند
  - توضیحات متن شهید اول و ثانی از جزوه ی استاد بزرگوار زاد حسینی استخراج شده که اثر برادر عزیزم محمد علی هراتی ست
  - اگر در این اثر از حیث محتوی ایراد وارد باشد به حقیر برمیگردد نه جزوه و بیان استاد بزرگوارم زاد حسینی
  - این نمودار و محتوی آن بی شک دارای نواقص و کاستی هایی ست که امیدوارم به دست شما برادران بزرگوار خودم تکمیل شود
  - این اثر جهت استفاده طلاب و نشر آن در بین مومنین تهیه شده است لذا هرگونه استفاده مالی جهت کسب درآمد از این اثر را جایز نمی دانم
  - ثواب این اثر را هدیه میکنم به روح مطهر مادر سادات صدیقه کبری سلام الله علیها به برکت 5 صلوات محمدی پسند
- مقدمه
  - بیع سلف
    - با بیع سلمی
    - تعریف
      - بیع پیش فروش یعنی جایی که ثمن را میدهیم و بعدا مثمن را میگیریم
        - میتواند کالا باشد و نخواهیم الان بدهیم. یا نه اصلا الان وجود ندارد
        - آن کسی که ثمن را میگیرد باید مثمن را برای مشتری توصیف کند
    - اصطلاحات بیع سلم
      - تسلیم: مشتری
      - تسلّم الیه: فروشنده
      - مسلم فیه: مبیع
    - نکات
      - ذات معامله سلم ما فی الذمه رفتن مبیع است. یعنی هیچ وقت سلم روی جزئی پیاده نمیشود و همیشه مبیع یک کلّی است
- شرایط صحت بیع سلف
  - ذکر جنس مبیع + ذکر وصف مبیع
  - 1 هر چیزی که نمیتوان قاعده مندش کرد نمیتوان سلمی فروخت
    - و یُشتَرَطُ فیه
      - دوّلز
        - الجنس
          - ذکر جنس مبیع
        - الرّابع للجهالة
          - (قبض ثمن (پیش از تفرق یا محاسبه شدن
          - معلوم بودن مقدار کالا
          - تعیین مدت
          - (فروانی جنس فروخته شده (در زمان معین شده برای تحویل کالا
        - و الوصف
          - الّذی یختلفُ الجیّد اللّذیُ اختلافاً ظاهراً
            - شرط شدن در وصف، متاولینی که اختلاف قیمت ها را برطرف میکند
              - مثال برنج طارم هاشمی دو بار کشت
              - این اوصاف سبب رفع اختلاف قیمت ست
          - و لا یبلغُ فیه (الوصف) الغایة
            - (نباید در وصف غایت گویی کند)
        - و اشتراط
          - الجیّد و الرّدیء جائزٌ
            - الجید
              - گندم شمال کاشت اول ولی جنس خوش را میخواهم
            - الردی ء
              - مثلا : گندم شمال کاشت اول ولی جنس بدش را میخواهم
            - حکم
              - جائز
          - و الاجود و الارذین ممتنع
            - ذکر صفت بهترین و بدترین ممتنع ست
              - زیرا هرچی بدهیم باز بهتر یا بدتر از آن وجود دارد
              - گر چه بتوانیم خوبترین یا بدترین را بدهیم بازهم باطل ست
    - و کلّ ما لا یضبطُ وصفهُ یمتنعُ السّلمُ فیه
      - دلیل
        - لتعذّر ضبطها و تفاوت الثّمن فیها
    - قـ
      - اللّحم
      - و الخبز
      - و النّبل المنحوت
        - تیر تراشیده شده
      - و الخلّوز
      - و الجواهر و الثّیاب الکبار
        - لولو های بزرگ
    - قاعده کلی در باب سلم این بود که مبیع کلی فی الذمه با بیان توصیفات است
      - الحبوب
      - و الفواکه
      - و الخضر
      - و اللّحم
      - و الطّیب
        - عطریات
    - و یجوز فی
      - به درد به چهار با
      - و الحیوان کلّه
        - حتّی فی شاة لبون
          - گوسفند شیرده جنی گفت زیرا شیرش را که نمیتوانیم اندازه گیری کنیم
          - و یلزمُ تسلیمُ شاةٍ یمکنُ أن تحلب فی مقارب زمان التّسلیم
            - باید نزدیک زمان تسلیم یک گوسفندی که امکان شیرده شدن را داشته باشد را تسلیم کند
            - حامله بودن گوسفند کفایت نمیکند
          - و لا یشترطُ أن یکون اللّبن حاصلاً بالفعل حینئذٍ
            - لازم نیس همین الان شیرده باشد؛ بلکه همین که پتانسیل شیردهی را داشته باشد کافی ست
            - قلو اختلبها و تسلّمها اجزأت
              - با این قید گوسفند حامله خارج میشود
  - 2 و یتعهّد بلوازمه
    - أسلمت إلیک
    - أو أسلفتک
      - کذا
        - فی کذا
        - إلی کذا
    - و یقبلُ التّخاطب
      - ایجاب را اینجا میتواند مشتری بگوید یا بایع برخلاف بیع های دیگر که بایع باید ایجاب را میگفت
  - 3 و لا بدّ من
    - در بیع سلف باید ثمن اخذ شود قبل از جدا شدن
      - با نقدا فی ثمن اخذ مضبوط
      - قبض الثّمن قبل التّفرّق
        - نکته
          - در نسیه کالا را میدهند و پول را بعدا میدهند اما در سلف برعکس است. یعنی اول پول را میدهند و بعدا کالا را میگیرد
      - یا با محاسبه دین که 3 شرط دارد
        - أو المتحاسبة عن دینٍ طلبه
          - محل بحث
            - دو صورت دارد
              - 1
                - عقد ان طلب را به عنوان ثمن قرار دهند
                - +
                - عقد را روی آن جاری سازند مثلا بائع بگوید
                - بعتک کذا (فلان کالا را) بمشرة دنانیر الّتی فی ذمتی الی مدة سنة .
              - 2
                - در نفس عقد ان طلب را به عنوان ثمن قرا ندهند
                - +
                - بلکه ثمن در متن عقد مطلق بود
                - +
                - ولی بعد افتد در همان جلسه مشتری ثمن را از آن طلب خود حساب کند
            - شهید اول
              - حالت دوم صحیح است و حالت اول صحیح نیست
              - دلیل
                - چون بیع دین به دین (کالی به کالی) باطل است
          - إنّما لم یشترط ذکر فی العقد
            - محاسبه دین وقتی صحیح ست که در عقد نیامده باشد
          - و لو شرطه بطل لأنّه بیع دینٍ بدینٍ
            - اگر در عقد شرط شود باطل ست زیرا
              - چون بیع دین به دین (کالی به کالی) باطل است
            - خلاصه
              - مبیع در ذمه است
                - چون در بیع سلم مبیع باید در ذمه بائع باشد تا در مدتی مشخص تحویل دهد و این در ذات بیع است
              - ثمن در ذمه است
                - مشتری ثمن را از همان طلبی قرار میدهد، که به گردن بائع است
  - 4 و تقدیرهُ (مسلم فیه
    - کالایی مورد معامله باید معلوم باشد
      - بالکیل أو بالوزن
        - المطعومین
      - أو بالعدد
        - متی قلّة التّفاوت
          - تعدادش زیاد باهم تفاوت نداشته باشد
  - 5 و تعیّن الأجل المعلوم من التّفاوت
    - مدت زمان دقیق که در آن احتمال نقصان ثمن رود را مشخص کنند
    - شهید ثانی
      - اگر موضوع معامله سلف باشد که باید مدت مشخص شود
      - لذا اگر با لفظ صیغه سلف گفت اما اراده مطلق بیع را کرده باشد
        - لازم نیست مدت زمان مشخص شود
          - چون در بیع هاش لحظه ثمن و مبیع معاوضه میشود
      - در جایی که فروشنده از صیغه سلم استفاده میکند
        - یقین داریم که مقصودش معامله بیع نقدی است به شرط فروانی جواز دارد
          - و الأقرب جوازه حالاً مع عموم الوجود عند العقد
            - در صورتی که عام الوجود باشد
            - اگر عام الوجود نباشد، اشکال دارد
  - 6 و لا بدّ من کونه عام الوجود عند رأس الأجل إذا شرط الأجل
    - فراوانی جنس فروخته شده
    - آن کالا در زمان تحویل عام الوجود باشد
      - فروانی مبیع
        - اگر مکانی معلوم نکنیم
          - در محل عقد فروان ست
        - اگر مکان معلوم کنیم
          - محل تحویل کالا فروان ست
- خلاصه شرایط بیع سلف
  - ذکر جنس و وصف مبیع
  - صیغه عقد سلف
  - قبض ثمن فی المجلس
  - معلوم بودن کالا
  - تعیین مدت
  - فراوانی جنس فروخته شده
- مسأله
  - زمان تحویل مبیع
    - و الشّهور تحمل علی الهلالیة
      - استفاده از مطلق شهر در معامله حمل بر 29 روزه میشود
        - مقدمه
          - اگر در معامله برای زمان مطلق کلمه ماه را استفاده کرد
          - دو حالت دارد
            - ماه29روزه
              - ماه هلالی
            - ماه 30 روزه
              - ماه عددی
    - و لو شرط تأجیل بعض الثّمن بطل فی الجمیع
      - حکم صحت دائر بودن عشاری از ثمن
      - دلیل
        - محل بحث
          - شرط شود که بخش از پول را الان میدهم و بخشی از پول را با تاخیر میدهم
            - معامله باطل ست
          - بیع دین به دین که باطل ست
          - اگر شرط شود باطل ست
            - در صورتی که اتفاقی صورت گرفت اشکال دارد
  - مکان تحویل مبیع
    - شروط سالم و جابره
    - و لو شرط توفیع التّسلیم لزم
      - اگر مکان تحویل کالا در معامله شرط شود
        - باید به آن وفا کرد
      - و إلّا اقتضی توفیع العقد
        - اگر شرط نشد اقتضای اطلاق همان مکان انعقاد عقد ست
- امور که در بیع سلف شرط نمودنش جایز است
  - و یجوز
    - اشتراط التّابع (شرط جابر) فی العقد
      - مقدمه
        - شروط جابر (شرعی یا عرفی) را میتوان به معاملات اضافه کرد به شرطی که با ذات معامله متافاتی نداشته باشد
      - مثل شرط حمل تا محل مشخص
        - به چه کسی تحویل بدهد.
          - فروشنده یک چیزی گرو به مشتری بدهد
    - و یتعه بعد حلوله علی القرب و عذره علی کراهیة
      - محل بحث
        - زمان تحویل رسیده است و قبل قبض است
        - میتوان این معامله سلم را به دیگری (به خود بایع یا غیر بائع) بفروشد؟
          - بله؛ کراهت دارد
  - و إلّا دفع
    - فوق المثلة وجب القبول
      - مقدمه
        - مثلا
          - اگر ثبت نام کردیم پرایدِ بگیریم ، بعدا بگویند به جا پراید، پژو میدهیم (یعنی یک ماشین با اوصاف بالاتر بدهند
      - محل بحث
        - اگر درجایی نسبت به وصف مبیع هیچ شرطی نشده بود
          - اگر فروشنده جنس با وصف بهتر بدهد، باید مشتری قبول کند
        - دلیل
          - به دلیل اینکه این عمل خیر و احسان ست
            - و امتناع از این کار دشمنی و عناد ست
    - و دونها لا تجب
      - اگر این وصف کمتر از آن چیزی ست که در قرار داد آمده ست
        - پذیرش آن واجب نیست
      - و لو رضی به لزم
        - اگر مشتری راضی به این وصف کمتر شد معامله لازم میشود
    - و لو انقطع (ذباب شود) عند الحلول تخیّر بین
      - محل بحث
        - زمان تحویل رسیده و کالا در بازار نیست
        - اینجا مشتری بین فسخ و صبر مخیر است
          - الفسخ
          - و الصّبر
      - شهید ثانی صورت سومی بیان میکند
        - حالا که نیست قیمت امروز را حساب کند و به مشتری بدهد

Main Topic 8